

بلکہ مراد روحانیت کعبہ است نہ اجزا و اجزای حضرت مجدد و در مکتوب صدم از جلد ثالث  
 کہ پیشینج لوزار الحق ابن شیخ عبدالحق دہلوی کہ یکی از مقبلسان الوزار افادت حضرت مجدد  
 بود تحریر میفرماید فایت مافی الباب منشاء ظهور قرآنی از صفات حقیقیہ است و منشأ  
 ظهور مجددی از صفات اصنافیہ تا چار آنرا قدیم و غیر مخلوق گفتند و این را حادث مخلوق  
 و محاطہ کعبہ ربانی ازین در ظهور اسمی ہم عجیب تر است کہ آنجا ظهور معنی متنزہی است  
 بی کسوت صورت و شکل چه کعبہ کہ مسجود الیہ خلایق است از سنگ کلوخ نیست همچنین  
 جدران سقف نیست چه اگر اینها بنا شدند کعبہ کعبہ است و مسجود الیہ است پس آنجا ظهور  
 است اما اینچ صورت نیست این از عجیب عجائب است اتھی حضرت عروۃ الوثقی در  
 مکتوب است و چهارم فرماید کہ حقیقت کعبہ بزرگست میان حقائق مخلوقات حقیقیہ  
 واجبہ جل سلطانہ کہ مرتبہ احدیت ذاتست تعالی چه کعبہ مسجود الیہ خلایق است حقیقت آن  
 از حقائق سایر خلایق البتہ باید کہ ممتاز باشد چه مسجود ذات حق است سبحانہ کعبہ باید کہ  
 تماشای از ان مرتبہ مقدسہ بود حضرت ایشان : قد سنا اللہ سبحانہ بسرہ الاقدس  
 در مکتوبیکہ داخل سہ جلد مکتوبات نیست نوشته اند کہ حقیقت کعبہ ذات واجبہ است  
 تعالی چه مسجود فی بحقیقت همان مرتبہ مقدسہ است نہ آید نیست کہ مسجود ہر چند ذات  
 بیچون است لیکن اعتبار مسجودیت باو ملحوظ گشتہ است تا جرم از مرتبہ احدیت ذات  
 کہ میرا از نسبت اعتبارات متنزل باشد و در دیدہ دانشم گرفتاری تمیز بود و در مکتوب  
 صد و ہشتاد و سوم میفرماید کہ آنکہ از بعضی عبارات آنحضرت مستفاد میشود کہ حقیقت  
 کعبہ فوق اعتبار شیون و صفات است و از ما سبق خلاف آن مفہوم گشت جواب  
 مراد از صفات و شیون کہ حقیقت کعبہ را از آن تفوق است صور علیہ صفات است

کہ در مرتبہ تعین علمی ثبوت دارند چه در اصطلاح قوم مقام صفات و شیون عبارت  
 از همین صور علی تفصیلیہ است چنانچہ اجمال این مرتبہ را مرتبہ ذات میگویند و تجلی آنرا تجلی  
 ذات میدانند و نیز مراد از ان صفات حقیض تفصیل مرتبہ تعین وجودی است کہ حضرت  
 ایشان با ثبات این تعین ممتازند و نیز حضرت شیخ محی الدین عربی و تابعان او قدس  
 اسرار ہم این مرتبہ مرتبہ لا تعین مرتبہ اطلاق ذات است تعالی چه فوق تعین علمی جملی کہ  
 تعین اول است نزدشان مرتبہ لا تعین است و وجود بحت و نزد ما این مرتبہ کہ مرتبہ  
 وجود بحت است بتعین موصوف است و تعینات صفات نیز درین مرتبہ ثابت است  
 کہ از جمله آن تعینات تعین علمی است لیکن چون علم اجماع صفات است و را بنحایت و رنگ  
 وجود صفات و شیونات ذاتیہ کائن است و آن را نیز در رنگ وجود و مرتبہ است  
 مرتبہ اجمال کہ انرا دیگران تعین اول و حقیقت محمدری میدانند و مرتبہ تفصیل ازین تحقیق  
 لایع گشت کہ تعین علمی جملی تعین اول صفت علم است کہ از صفات حقیقت زائده است  
 نہ تعین اول حضرت ذات تعالی بلکه در تعین اول بودن آن مرصفت علم را نیز سخن است  
 چه فوق تعین وجودی در ان مکتوب خیر تعین حسی اثبات کرده اند کہ در اینجا نیز اجمال  
 و تفصیل است بر سر اصل سخن رویم حقیقت کعبہ ربانی چنانچہ فوق صور علمیه و احدیث است  
 کہ نزد قوم مقام شیون و صفات است و فوق اجمال علم کہ نزدشان مقام وحدت و  
 تجلی ذات است همچنین فوق تفصیل کمالات مرتبہ حضرت وجود است کہ نزد حضرت ایشان  
 ماہر حصہ از ان کمالات حضرت ذات صفتی است از صفات او تعالی و  
 نیز فوق اجمال حضرت وجود است کہ تعین اول و حقیقت محمدری است بقول قدیم آنحضرت  
 و در قول اخیر آنحضرت تعین اول حقیقت محمدری تعین حسی است کہ فوق تعین وجودی است

چه حجب است که سلسله وجود و ایجاد را جنبانیده است چنانچه فلجبت ان اعرفه  
 رمزیت ازان اگر گویند کعبه هر چند بیت الله است اما قلب مومن بحکم سبحی <sup>بیت</sup> الحید  
 نیز حکم آن دارو پس فوق آن برین از کدام رود بود گویم **وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلٰی**  
 در عالم مجاز سلاطین <sup>بیت</sup> هر چند اکنه و نشستگاه بسیار است لیکن خانه خانه است که از <sup>حجبت</sup> منزله  
 اغیار بیگانه است و آرام گاه جانانه است نشستگاه دیگر را با خانه چه نسبت و کدام  
 مساوات هذا <sup>بیت</sup> اصلا انشاک ک شان از ذات تعالی جائز  
 نیست اگر از بیت الله فوق بود گنجایش دارد و اعلم عند الله سبحانه **فَاِنَّ**  
**الْمُنَافِقَاتِ وَذَاكَ** الا شتبا <sup>بیت</sup> تشبیه از بیان سابق لایح گشت که  
 حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدی است <sup>بیت</sup> چه حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة و  
 اسلام و الخیة ناشی از مراتب تعینات است و حقیقت کعبه فوق مراتب تعینات  
 است مانند حقیقت قرآن مجید سبحانی که بحقیقت کعبه ربانی چه نسبت دارد و در سال  
 مبداء و معاد که از مصنفات حضرت ایشان ما است آنست که حقیقت قرآنی  
 و حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت محمدیست حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی و  
 در مکتوبی از مکتوبات جلد ثالث برنگاشته اند که حقیقت قرآنی فوق حقیقت کعبه  
 و آنچه در مابقی از آن حضرت منقول شد نیز شعر همین معنی است تطبیق میان این دو تحقیق  
 آنچه بخاطر فائده راه مبدء ناشی است از تحقیق سابق که در شیون و صفات و احیی <sup>بیت</sup> تعالی  
 مشروح ساخته چه قرآن مجید ناشی از صفت ایشان اوست سبحانه و در شیون و  
 صفات و اعتبار مبین گشت اعتبار تعین اعتبار اطلاق و لاتعین پس نظر بر این  
 دو اعتبار حکم بیست هر کدام از حقیقتین بر دیگری میتواند که بوده باشد یک حکم یک اعتبار

بود و حکم دیگر اندازه اعتبار دیگر قلا تخالف فی الحقیقه و آنچه در مکتوب صدم از جلد نهم  
 اندراج یافته است که معادله کعبه ربانی ازین دو ظهور اسمی یعنی ظهور قرآنی و ظهور محمدری  
 هم عجیب تر است که اینجا ظهور معنی تنزیحی است بی کسوت صورت و اشکال چه کعبه که مسجود الیه  
 خلافت است عبارت از سنگ و کلنج نیست و همچنین جدران و سقف نیست چه اگر آنها  
 نباشد کعبه کعبه است و مسجود الیه است پس اینجا ظهور است اما هیچ صورت نیست این از  
 اعجاب عجائب است انتحی لالت برتفوق این حقیقت بر حقیقت قرآنی ندارد چه معنی  
 تنزیحی یا هر چه در آن حضرت جل سلطان اعتبار نموده آید از الوهیت و ربوبیت و وجوب  
 وجود و غیره از صفات حقیقت که بشرافت وجود خارجی پیوسته اند از منزل است چنانچه  
 در مکتوب ثالث از جلد ثانی این معنی مبین شرح است آری ظهور این حقیقت بی کسوت  
 صورت است بخلاف ظهور کلام مجید و ظهور محمدری که بکسوت حرف و صوت و صورت  
 انسانی است و این از غرائب است و حقیقت محمدری چون اسماهی ضایفه است ناچار از  
 هر دو حقیقت منزل بود **سوال** ازین بیان لازم آمد که کعبه حسناهی از حضرت پیغمبر  
 صلی اللہ تعالی و سلم افضل باشد **جواب** گویم ممنوع است زیرا که تفوق یک حقیقت  
 بر حقیقت دیگر موجب فضیلت صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانی نیست  
 چه میتواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروجیات بر حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب و بعد  
 و صاحب حقیقت فوقانی بموجب حقیقت خویش بود عروج از حقیقت خود نماید و کثرت  
 قرب که مدار فضل بر است حاصل نکند یعنی بینی که ولایت ملا را علی فوق ولایت خواص بر است  
 و فضل مرخواس بشر است باعتبار عروج از حقائق ملک ملک را عروج از حقائق خود  
 نیست و اما مثلا لکه مقام معلوم و در ما نحن فیه نیز بمعنی ظاهریست و نیز عالم امر فوق عالم

خلق است فضل عالم خلق است چه قرب عالم خلق صلی است و قرب عالم امر ظلی عنصر خاک  
 پائین از لطائف عالم خلق و عالم امر است و پستی او سبب فحش او گشته و قربی که خاکیان  
 است قدسیانند

زمین زاده بر آسمان تاخستہ و زمین و زمانرا پس انداختہ  
 فَأَقْهَمُوا لَئِنْ قَنَّ الْقَاصِرِينَ اِذَا كُنْتُمْ اَنْزِلُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ اَنْزِلُكُمْ اِنْ كُنْتُمْ اَنْزِلُكُمْ  
 تعالی سره الاقدس در مکتوبی که به شیخ طاہر جوہر پوری نوشته اند و آن مکتوب  
 داخل جلد ہامی مکتوبات قدسی آیات نہ شدہ بزرگاشدہ اند کہ حقیقت کعبہ عبارت از ذات  
 بیچون و حبیب لوجود است جل سلطانہ کہ گردی از ظلیت و ظهور بوی راہ نیافتہ است  
 و شایان سجودیت و معبودیت است ازین عبارت تفوق این حقیقت از صفات  
 حقیقہ و حقیقت قرآنی مطلقاً لازم می آید کہ خلاف تحقیق سابق است گویم اولاً چون  
 مقرر قوم است کہ فوق مراتب تعینات کہ مراتب ظلال ظهور است مرتبہ اطلاق ذات  
 تعالی بنا بر این آنحضرت نیز ازین مرتبہ تغیر بذات بیچون نموده باشند و این تحقیق  
 تفصیل را کہ فوق تعین علمی و وجودی می است بعد از ان افادہ فرمودہ و ثانیاً آنکہ  
 میتوانند کہ ان حقیقت را ذات بیچون مجازاً باعتبار ملائبتی کہ صابیت را با بیت است  
 فرمودہ باشند چہ فی الحقیقت سجود ذات بیچون است تعالی و بیت واسطہ است این  
 حقیقت کہ در اینجا سخن از ان می رود معنی بیت است در ان ملحوظ است و ثالثاً آنکہ توجہ  
 بود کہ مراد از ذات بیچون ذات مقیداً باعتبار معبودیت و سجودیت و مانند آن بود  
 نہ ذات مطلق معر از نسبت اعتبارات چنانچہ لفظ سلطان در خانہ نیست کہ در اول  
 کتاب مسطور شد شعر باین معنی است یعنی سلطانرا قطع نظر از انکہ نسبت بجانہ دارد بایم

و بیرون ازین اعتبارات باید طلبید صفات حقیقیه را و همچنین شیوات را که کالاهولند  
 مراد صفات را از سایر اعتبارات ذات تعالی فوق است چه ذات مقید با اعتبار ملحوظ  
 در آنجا همان اعتبار است نه ذات چنانچه در باب محقول در علم نشی بوجه گفته اند که محقول  
 همان وجه است نه نشی و حقیقت قرآنی جامع جمیع کمالات ذاتیه است که اولاد در مرتبه  
 صفت ملک شان کلام فائض می شوند تا نیا از آنجا به عالم افاده می آیند و آن <sup>حقیقت</sup>  
 بتوسط این نشان صورت لفظی گرفته جلوه گرفته است چنانچه حضرت ایشان فرموده اند  
 که در مرتبه شیوات که زائد بر ذات نیستند الا بالا اعتبار شان کلام با نیم معنی مخصوص گشت  
 هر چه از کمالات در مرتبه ذات و شیوات متحقق بود تمام در شان کلام فائض گشت حال  
 تمام حقیقت آن شان همین قرآنست و بس بهین عبارت عربی و ترتیب مهجور مکتوب  
 در مصاحف و هر کتابی که بجز بنی منزل شده است جزو بیت از اجزای این قرآن که  
 از بعض عبارات او بعض جوهر مستفاد است و تخلیق جمیع مکثورات من الاول  
 الی الاخر هم مستفاد از آن **إِنَّمَا قَوْلُنَا إِذَا أَرَدْنَا أَن نَّقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**  
 صدق این قول است عاशा و کلا که کعبه سنگین را افضل گفته باشند اگر گفته اند که حقیقی  
 افضل گفته باشند که آن سر اول شان ربانیت و منشأ موجودیت و قابلیت مسجودیت  
 است این بنا بر ما و می را افضل نگفته اند و این قول در مجلدات ثلثه مکتوبات داخل شده  
 البته در رساله مبده و معاد نوشته اند که حقیقت کعبه فوق حقیقت حجریت فوقیت مستلزم  
 افضلیت نیست بلکه میان این عموم و خصوص است **فَكُلٌّ أَفْضَلُ فَوْقَ صَوْتِهِ وَمَعْنَى**  
**وَكَيْسَ كُلِّ فَوْقِ أَفْضَلٍ** بنگرند که عالم ملائکه فوق عالم انسان است ولیکن بشر افضل است  
 از ملک و عالم امر فوق عالم خلق است اما عالم خلق افضل است از عالم امر پس بقول اول



حضرت ایشان حقیقت احمدی و حقیقت کعبه فوق حقیقت محمدی است اما حقیقت محمدی  
 افضل است از حقیقت احمدی و کعبه پس ثابت شد که نوعیت متلزم فضیلت نیست بقول  
 آخر ایشان حقیقت محمدی مطلقاً افضل است بر کعبه و غیره چرا که او حقیقته الحقائق است  
 حضرت مجدد و دو اصطلاح دارند و هر دو اصطلاح حقیقت محمدی افضل است از کعبه اهل حرمین  
 چند لمخط دارند نظر بجانب خانه مومن را افضل میگویند و نظر بر روحانیت کعبه انبیا و  
 اولیا را افضل میگویند و نظر ایشان مسجودیت و اسرار الوهیت و منشاء عبودیت حقیقت  
 کعبه را افضل می گویند هر کعبه را افضل گفته است مراد کعبه حقیقی است که آن سر اول شان  
 ربانی است و منشاء عبودیت و قابل مسجودیت است و هر که مومن را افضل گفته است مراد  
 او کعبه جمادی است اینجا مراد لمخط است هر کس به نظر خود حکمی فرموده است که باعتبار هر دو

صحتی دار و کجا بودم و از کجا بجا رسیدم

همسایه شنیدنا له ام گفت : خاقانی را در شب آمد

امید ما دارم که بسبح قبول در آید و شاکه مقصودم در بر آید

خوشم پسنگد لیها می او که در و مرا دل ار نه تنگ بود طاقت شنیدن نسبت

قال آنچه در مکتوب نو ووششم از جلد ثالث می نویسد که خواجته عالم صلی اللہ علیہ وسلم

بدو اسم مسیحی است الخ هم از عنایات او است که خلاف علوم علما و درهائی معارف اولیا است

و هر دو اسم مبارک محمد احمد در قرآن مجید است و بعضی مفسران بر آنند که طه نیز اسم مبارک

او است و در حدیث دیگر آمده انا اسمی علی الارض بجد و فی السماء باحمد

و فی الثری بعمود و علی العرش باحد و در حدیث دیگر است

انا احمد بلاسم ازین هر دو حدیث معلوم شد که احد هم نام مبارک او است که از احمد هم

لا بد از  
 نظر فقیر  
 محمد باقر  
 صاحب  
 کتب  
 حقه

نزدیک تر ہے و مقصود از یہ ہمہ نامہ اذات مبارک او است صلی اللہ علیہ وسلم پس پنج صاب  
 مکتوب حقیقت محمدی را بحسد مبارک نسبت کرده و حقیقت احمدی را بروح مطہر قرار دیا  
 خلاف ہمہ است و آنچه گفته کہ از تعیین جسدی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از ہزار  
 سال هیچ اثر نماند غلط محض است و خلاف اجماع و حدیث و اتفاق ہمہ بزرگان است کہ جو  
 شریف انبیاء علیہم الصلوٰات و التسلیما ت در قبر بوسیدہ و ریزیدہ نشود و تعیین جسدی خواہ  
 عالم صلی اللہ علیہ وسلم ہمیشہ بحال خود است و محیر احمد نام ذات مبارک او است و تن  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صفت روح گرفته است **اقول** در مقام اول عبارت  
 مکتوب نود و ششم از جلد ثالث کہ بہ خواجہ ہاشم کشمیری شرف صدور یافتہ نقل میکنم حضرت  
 پیغمبر ما علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام سہمی بدو اسم است کہ ہر دو اسم مبارک او در قرآن مجید  
 مسطور است فرمود محمد رسول اللہ و نیز فرمود در حکایت بشارت روح اللہ اسمہ احمد و ہر  
 کدام این دو اسم مبارک را ولایت علیہ است ولایت محمدی ہر چند ناشی از مقام  
 محبوبیت او است علیہ الصلوٰۃ و السلام اما انجا محبوبیت صرف کائنات نیست مزجی از نشاۃ  
 محبت نیز دارد اگرچہ آن مزج بالاصالت اورا ثابت نباشد اما مانع مقام محبوبیت طرف  
 است و ولایت احمدی ناشی از محبوبیت صرف است کہ شاہ بہ محبت ندارد این ولایت  
 از ولایت سابق پیش قدم است و یک مرحلہ بمطلوب نزدیک تر است و بہ محبت مرغوب  
 چہ محبوب ہر چند در محبوبیت تمام تر بود استغنا و بی نیازی اورا کاملتر باشد و در نظر محب  
 زیبا تر و آید و رعنا تر نماید و بیشتر محب را بخود جذب سازد و شیفتہ و والہ تر گرداند  
 نہ تنها آفتم زیبای او است \* بلای من زنا پروای او است  
 مراد از بلا افراط عشق است کہ مطلوب عاشق است بہمان اللہ احد عجیب سہمی است



که مرکب از کلمه مقدسه احد است و از حلقهٔ حرف میم که از غوا مضرا سررا که بی صل شانه  
 در عالم بیچون گنجایش ندارد که در عالم چون تعبیر از ان سر کنون بغیر از حلقهٔ میم تو آنکه  
 اگر گنجایش میداشت حضرت حق سبحانه و تعالی به آن تعبیر میفرمود و احد احد است که  
 لا شریک له است و حلقهٔ میم طوق عبودیت است که بنده ملازم مولی متمیز گردانیده است  
 پس بنده همان حلقهٔ میم است و لفظ احد از برای تعظیم او آمده است و اظهار اختصاص  
 او کرده است علیه و علی آله الصلوٰة و السلام

چون نام نیست نام آور چه باشد \* مکرّم تر بود از هر چه باشد  
 بعد از هزار سال که آنرا تاثری نتواند در تغییر امور عظام معالمان ولایت  
 باین ولایت کشید و ولایت محمدی بولایت احمدی انجامید و کار و بار آن  
 دو طوق عبودیت بیک طوق رسید و بجای طوق تحسین حرف الف که رمزی  
 از رب او است متکلم گشت تا مجدداً حمد علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بیان آن است  
 که دو طوق عبودیت عبارتند از دو حلقهٔ میم است که در اسم مبارک محمد صلی اللہ علیہ  
 علیه و آله و صحبه و سلم و بارک اندراج یافته است و اندر بود که آن دو طوق اشارت  
 بدو تعین او باشد علیه و علی آله الصلوٰة و السلام یکی از آن دو تعین حسبی بغیری است  
 و دوم تعین روحی ملکی در تعین حسبی هر چند بواسطه عرض موت فتور رفته بود و تعین  
 روحی قوت گرفته اما اثر آن تعین باقی مانده بود و هزار سال با است تا آن شر نیز زائل شود  
 و نشانی از آن تعین نماند چون هزار سال آخر آمد و اثری از آن تعین نماند و بیک  
 طوق عبودیت از آن دو طوق گسسته شد و زوالی و نقای به آن طاری گشت  
 الف الوهیت که آنرا در رنگ بقای باشد توان گفت بجای آن نبشست تا چار

محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی انتقال فرمود پس محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ  
 و صحبہ وسلم عبارت از دو تعین آمد و احمد کنایت از یکا تعین باشد پس این ہم بحضرت اطلاق  
 اقرب باشد و از عالم دور تر بود سوال فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت بآن  
 مربوط ساختہ بچہ معنی است و این فنا و بقا کہ در تعین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب  
 فنا و بقا کہ ولایت بہ آن مربوط است فنا و بقا شہودی است اگر فنا و زوال است اعتباراً  
 نظر است و اگر بقا و ثبات است ہم باعتبار نظر آنجا صفات بشری را استتار است  
 نہ زوال و فنا ی این تعین اینچنین است بلکہ آنجا صفات بشری را زوال جوئی متحقق است  
 و انخلاع از جسمی بروحی کان در جانب بقا اینچنین ہر چند بندہ حق نشود و از بندگی  
 برآید اما بحق نزدیکتری افتد و محبت بیشتر پیدا میکند و از خود دور تر گشتہ احکام بشری  
 از وی مسلوب تر میگردد و باید دانست کہ این عروج محمدی کہ مربوط با تنفای صفات  
 بشریت ہر چند کار و بار او علیہ علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بالاتر بود و بذروہ علیا  
 رسانید و از کشاکش غیر و غیریت و ارباب دنیا و معاملہ بربطبان او علیہ علی آلہ الصلوٰۃ  
 و السلام تنگ تر گشت و نور ہدایت او کہ بواسطہ مناسبت بشریت بود کتر شد و  
 توہمی کہ بحال این در پس ماندگان داشت قلت پیدا کرد و بکلیت بہ محبوبیت خود متوجہ  
 شد و از اینجا است کہ بعد از ہزار سال ظلمات کفر و بدعت مستولی گشتہ است و نور اسلام  
 سنت نقصان پیدا کردہ انتہی از عبارت معترضہ و شبہ مفہوم میشود و ہر دو شبہ  
 مثل اعتراضہای سابق ناشی است از عدم معرفت فن تصوف ۵  
 ہر عضو تننت سادہ تر از عضو دیگر بود و موی کہ بر اندام تو دیدیم کم بود  
**شبہ اول** محمد و احمد نام ذات مبارک است پس اینچہ حقیقت محمدی

بجسد مبارک نسبت کرده و حقیقت احمدی را بروح مطهر قرار داده خلاف ہمہ استجابش  
 این است کہ این شبہ ناشی از نا فہمی معترض است سہلنا کہ محمد و احمد نام ذات مبارک است  
 صلی اللہ علیہ وسلم مگر حقیقت محمدی را بعد مبارک نسبت کردن و حقیقت احمدی را روح  
 مطہر یعنی چہ مضمون عبارت رانا ہمیدہ شبہ بیان کردن باعث کمال تعجب است  
**شبہ دوم** وجود شریف سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم در قبر پوسیدہ نہ شود  
 از شش این است کہ این تناسب مبنی بر فہم معترض است حاشا کہ حضرت مجدد روح  
 قائل آن بودہ باشند بلکہ بعضی سوال و جواب تقریری در توضیح معنی فنا و بقا بیان  
 فرمودہ تا معنی تعیین جسدی و روحی ظاہر گردد و متہذاب با اعتراض کشادہ و محمول  
 بر نادانستگی است از معارف

صالح بزرہ و توبہ و تقوی مزین است \* چون نیست نیست نشدہ او پیروز نیست  
 حضرت مجدد روح در رسالہ معارف لدنیہ فرماید فنا عبارت از نسیان ما و نجات حق است  
 سبحانہ بواسطہ استیلا شہودستی او جل و کرمہ بیانش آنست کہ روح انسانی مع کایتقنہ  
 مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِنَ السَّمَاءِ وَالْخَلْقِ وَالْاَخْتِافِ پیش از تعلق بہ بدن بصلح خود جل  
 علمی داشت و نحو می از توجہ بہ جناب قدس او را متحقق بود چون در نہاد او استعداد تقریباً  
 ہنارہ بودند و ظہور آن استعدادات منوط بود تعلق بہ بدن عنصری لاجرم اولاً اورا  
 تعشق و محبت عطا فرمودند و روی او را تا نیابین پیکر ہولانی گردانیدند و ارتباطی بر وجه  
 کمال در اینہا پیدا آوردند پس روح بواسطہ این تعلق حی سبب کمال لطافت خویش خود را  
 درین محبوب ظلمانی گم ساخت و وجود خود را با توابع آن دوری فانی گردانید لہذا بسیار  
 از عقلا خود را غیر از جسد مبنی انگازند و برای جسد امری دیگر اثبات نمیکنند و حضرت



از خود ای بے خبر اکنون که شدی پر پرک و جمع کن خاطر و چون روغن ازین شیر برآ  
خود نمائی است گزشتن زلبا سیکه تراست از تیر پیرین خویش چو تصویر برآ  
**قال** در مکتوب دو لیسیت و شصتم از جلد اول مینویسد باید دانست که منصب نبوت  
متمم بر حضرت خاتم الرسل صلعم شده است اما از کمالات آن منصب طریق تبعیت است  
متابعان او را صلی الله علیه و سلم نصیب کامل است این کمالات در طبقه صحابه پیشتر است  
و در تابعین نیز این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده بود با ستار آورده و غلبه  
کمالات ولایت ظلی جلوه گرفته اما امید است که بعد از مضی الفضا این دولت از سر نو باز  
گردد و غلبه شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو ظهور آورد و ظلی استتار پیدا کند و حضرت مهدی  
علیه الرضوان بظاہر و باطن مروج این نسبت علیه باشند و چون آن چیست که تبعیت همیشه  
باقی است و بعد از آنکه رو با ستار آورده و غلبه کمالات ظلی جلوه گرفته چه نقص بشر آید  
و غلبه کردن ولایت ظلی چه معنی دارد و بعد از مضی الف کمالات اصلی در سرتازه گردد و ظلی  
استتار پیدا کند و همیشه چیست ازین عبارت همسری او با نبیا پیدامی شود **اقول**  
در حدیث است خیر القرون قرنی ثم الذین یلقونهم ثم الذین یلقونهم  
بعد خیر القرون انواع الفواع بدعات شیوع یافتند چون در الف ثانی انشاء الله تعالی ظهور  
امام مهدی علیه السلام گردد و دین از سر نو رونق یابد از شرک و کفر و بدعات و نیا پاک  
صاف گردد و از شعاع اسلام و اتباع سنت چار د آنگ عالم منور گردد این را بر همسری  
محمول کرده یا ده گویند شاید

تبعیت منصب نبوت

ز شوخی پشت بر من کرده بر روی آمی کنی اگر جانب من با دراز آن نیز بر دایم  
بایزرگان دین اینچنین بد بودن و بد گفتن چه حاصل

نمیدانم چه بد کردم که بر خود کرده لازم \* که من از بزم تو هر بار تا خوشنود بر خیزم  
 تسلیم کردم که تبعیت همیشه باقی است مگر این سخن را باور ندارم که تبعیت در هر زمانه یکسان  
 باقی است چه تبعیتی که در غیر القرون بود در از منته ما بعد آن نباشد بلکه در هر از منته ما بعد رو  
 یتقصاص و اردو تا آنکه درین از منته متاخره چها چها بدعات شائع و ذائع گشته اند این منقصتی است  
 عظیمه و ولایت ظلمی عبارت از نهایت عروج ولایت صغری است چنانچه در مکتوب افاده  
 میفرماید که چون سالک رشید محمدی المشرّب پنجم گانه عالم امر را به ترقیب طی کرده سیر و وصول  
 اینها که در عالم کبیر است فرماید و به بلند فطرتی بلکه به محض فضل از روی جل سلطانه انهم را به ترقیب  
 تفصیل طی کرده به نقطه آخر آن برسد هر آینه دائره امکان را سیرالی القدر تمام کرده باشد و  
 اطلاق اسم قناب بر خود حاصل کرده شروع در ولایت صغری که ولایت اولیا است نموده بود  
 و بعد از آن اگر سیر در ظلال سما و جوئی تعالی و تقدست که فی الحقیقت آن ظلال وصول  
 این پنجم گانه عالم کبیر است و شان به عدم انجاره نیافته واقع میشود و انهم را بفضل خداوندی  
 جل سلطانه بطریق سیر فی الله طی کرده به نهایت آن برسد دائره ظلال سما و جوئی را  
 نیز تمام کرده باشد و وصول بمرتبه اسما و صفات واجب جل سلطانه حاصل نموده بود نهایت  
 عروج ولایت صغری تا اینجا است در نمونه شروعی در حقیقه فنا تحقق میگرد و و قدس  
 و ربدایت ولایت کبری که ولایت انبیا است علیهم الصلوٰة و التسلیمات نهاده می آید  
 انہی در خانہ کتاب گجراتی اسما چند علما که بر حضرت مجدد علیہ الرحمۃ گام پیورده اند تحریر  
 نموده از آنجمله شیخ عبدالحق دہلوی و شیخ احمد قشاشی و شیخ ابراہیم گردی و سید محمد زینجی  
 از مشاہیر وقت بودند و دیگر مردمان از مجاہدین و مناکیب بجزایش همین قدر گزارش کافی است  
 کہ این حضرات از علم تصوف بهره نمیداشتند

این کتاب در نظام  
 تعلیمی است که از طرف  
 اعلیٰ قی زاید بر مقتدر  
 رساله جواب مفرات  
 غافلین نگاشته شد  
 است و چون در  
 حجت لوری از مستفاد  
 حضرت مجدد دین بود  
 و علامه صاحب کتاب  
 در سیرت پیروی از  
 هدایت سیرت در  
 عینی  
 در این سخن  
 تا منی تنا و انجاری  
 کشاده دل اندویدی  
 رتبه صلا الفرائد  
 در حدیث کبری  
 و غیره اکابر  
 علیحدت و زندگی  
 عیناً افضل برای  
 مطابق است  
 کافی بود پس  
 در تصوف  
 از شیخ است



یک نمازستانه زجای نه شیندیم و ویران شود آن شهر که میخانه ندارد  
 و هر کسی که صوفی نباشد کلام صوفی که فهمد تمهید اینقدر میگویم که جواب رساله شیخ عبدالحق  
 به هدیه مجددیه ورد بر زبانی در الکلام المنجی بر و ایرادات البرزنجی پروا خسته ام و تحریر کردی  
 در فقه بوده است برای جوابش تحریرات فقیر که مقابله و ابیان است کافل است  
 زمین میپرس که از دست او دم چون است از و پرس که انگشتهاش بر خون است  
 رساله اسرار المناسک قشاشی از نظر فقیر نگذشته فاما وجه خصوصیت قشاشی مذکور  
 میشود که خالی از لطف نیست

تحریرات  
 در فقه  
 کافل است

خوبان هزار سنگ جفا بردم زدند این شیشه شکسته هنوز از وفا پرست  
 قصه اش چنان است که چون حضرت سید ادم نبوری علیه الرحمته در کعبه رسیدند ششماه  
 اقامت نمودند در بندت کشفیاتیکه از کعبه مکرر مظهر میشد گاهی بیان میکردند روز  
 فرمودند که چنین می بینم که این بیت طواف میکند حقیقت خود را و نورانیت او غالب است  
 بر نورانیت طائفان درین اثنا بعضی پرسیدند که انسان افضل است یا کعبه فرمودند  
 که بر انسان هیچ چیز افضل نیست درین ایام چیزی در معرفت فضیلت حقیقت و ما هیت  
 محمدی صلی الله علیه و سلم بر حقیقت و ما هیت کعبه بر ایشان مظهر شده بود و در وقت نشسته  
 بودند و اول حقائق محمدی و سایر انبیاء بر کعبه بیان میکردند علیهم الصلوٰة و السلام چنانچه  
 تفسیر این مطالب در تفسیر فاتحه مشروحاً مبین نموده اند چون بگردینه منوره رسیدند  
 و درون مسجد مخصوص بایران می نشستند گاهی نزدیک حجره حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام  
 حلقه نموده در مراقبه می رفتند گاهی کلام میکردند و از کشفیات و لهجات و معارف خود بیان  
 میکردند اکثر اهل بدینه بایشان مخلص شدند و جمعی از طالبان مرید گشتند و طالبان بایران

ایشان واقعات خوب و احوالات نیک مشاہدہ میگردند بعضی از علماء ترک و ہند ہی اول  
 ایشان مناظرہ کرده آخر در خواب بشارت یافتند و داخل طریقہ شدند روز بروز شہرت  
 و جمعیت بسیار میشد چندی از خادمان مریدان شیخ قشاشی نیز اخلاص و زبیدہ بعضی  
 مرید شدند ازین شہرت و تفرقہ خادمانش قشاشی را حسد زیادہ شد و ہمیشہ پیش حاضران  
 مجلس خود تا سف نمود و پیچ و تاب میخورد و میگفت کہ بینید این شیخ ہندی را کہ نزد یک  
 حجرہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ و السلام بی ادبی نموده ہمیشہ با مردم سخن میکند و گاہی بر آئینہ  
 بہ حلقہ مراقبہ می نشیند و تکرار اورا بیند کہ با ملاقات ہم نکرود و ما گفته فرستاد آخر از فرط  
 حسد در فکر آن بود کہ امانتی بایشان رساند تا شہرت ایشانرا کم کند هیچ علاجی نیافت  
 الا آنکہ کتابہا پر از سوالات مشکل نوشتہ می فرستاد و بنیت آنکہ اگر جوابی بگوید شاید نکت  
 یاد کہ بہر آن استخفاف کند و اگر جواب نگوید با سم ہیالت و نادانی مشہور سازد و روزی از  
 توحید و مسئلہ ہمدوست سوال نوشتہ فرستاد و بنیت آنکہ اگر جواب بحسب ظاہر گوید اورا  
 با اصطلاح اہل باطن رد کنم و اگر موافق صوفیہ پاسخ دہد اورا با اصطلاح شرعیہ جواب دہم حضرت  
 شیخ بنیت های جنیثہ و دواہمای شیطانیہ وی مطلع گردیدہ هیچ کی را جواب مفصل نگفتند  
 و عذر نمودند کہ من عربی نمیدانم تا جواب شافی بنویسم جواب این مسئلہ با باقیل و قال  
 در کتابہا نوشتہ اند کہ جواب ما حاجت نیست ازین ما عتذار ایشان چنانہ یافت و در  
 مجالسہا شہرت داد کہ فلان شیخ ہندی مروی جاہلی است هیچ کی سوالہا را جواب  
 نتوانست گفت باز سوالی نوشت کہ ما شنیدہ ایم کہ شیخ شاکبہ را بر انبیا افضل گفته است  
 شاکبہ میگوید ایشان جواب نوشتند حاشا و کلا شیخ با قدس سرہ کہند یوار را بر احدی  
 افضل نگفتہ است بلکہ شیخ محی الدین عربی در کشف خود ہمین یوار را بر غیر انبیا افضل

یافته است و این قصه در فتوحات بکیر مکتوب است اما عقیده ما آنست که بزرگوار علیهم  
 الصلوات تسلیما تسبیح چیز افضل نیست بلکه ایشان افضل از بزرگوار غیره و مسوده که در  
 حقیقت مخموری و حقیقت کعبه نوشته بودند و افضلیت حقیقت مخموری و حقائق بسیار  
 دیگر را حقیقت کعبه ثابت نموده بودند طلبیده پیش ایشان خوانند در سولان رفتند و  
 باز سولان آمدند همان مسوده را نقل نموده بروند چون شیخ قشاشی تسبیح موقع طعن میافت  
 خدشاتی چند در عبارت بر آورده بجای تسخیری نمود و بجهالت شهرت پیدا و  
 حضرت شیخ جیو در همین ایام که قرب مضان بودند عتکاف بعین کردند از شیخ احرم  
 حجره از حجره مسجد طلبیدند اتفاقا همان حجره قشاشی را که گاه در وی می نشست کتابها  
 او نیز همان جا بود با ایشان و او ندا ایشان درون حجره در نیامد اما پیش دروازه قشاشی  
 کشیده با فقره عتکاف نشستند چون این خبر قشاشی رسانیدند که حجره ترا شیخ غلامی  
 گرفته است و در مقام نوشتن است آتش حسد در سینه اش در گرفت بگاه آمد قشاشی  
 بپیداخت فقره را بر میخواست که براند نتوانست پس طعن و تشنیع نموده تسبیح احرم کس  
 او جواب گفت مسجد ما کسی نیست بلکه جای مصلیان مختلفانست ازین جواب نتوانست  
 که ایشان را دور کند پس کجف و مجاور را پیش کرد تا بپیرا نشوند و ازینجا بروند همان نقل مسوده  
 ایشان را آورد و گفت که چرا از موثمان سکوت کرده و حال آنکه ایشان بکعبه افضل اند ایشان  
 گفتند درین محل سکوت اولی است او گفت لا غلط کرده این حدیث صحیح است که مؤمن افضل  
 از کعبه یا کعبه الله ما طیبک و اطیب ریحک و ما اعظم حرمتک المؤمن اعظم حرمة  
 منك قشاشی گفت که در عبارت خود نویسی که هر مؤمن افضل است بکعبه ایشان گفتند  
 من نمی نویسم تا همه علماء اتفاق نکنند حدیث و کلام ایشان را پیش علماء و مفتی فرستادند

مفتی شافعی شیخ عبدالرحمان حباری کراہت کر دینے پر جواب نکلتا و گفت شیخ نقاشی  
 خوار نگر است ہمیشہ فتنہ و شر میخواند و درین مسئلہ با حجت است و در بنیاب سکوت  
 لازم است پیش مفتی روم حنفی المذہب کہ ابانیرید افندی بوده است بروند و نیز در جواب  
 گفت در بنیاب سکوت اولی است اما این حدیث صحیح نیست بر تقدیر ثبوت مراد از  
 المؤمن اعظم مومن کامل است کہ انبیاء و علیہم الصلوٰت و التسلیمات زیرا کہ لا  
 عهد از برای کمال می باشد پیش مرسران بروند از ایشان ملا نافع کہ از علماء بزرگ بود  
 جواب خوب داد کہ من خود را از سنگ افضل نمیدانم چه گونه بر کعبہ کہ قبلہ عالمیافضل  
 دریم و حال آنکہ تعظیم و احترام او بر انبیاء و اولیاء فرض است و تعظیم ہر مومن فرض نیست  
 بلکہ مستحب است اگر مومن صالح باشد حدیث را نمودند گفت این حدیث منقول از  
 صحیحین نیست تا معتبر باشد و بر تقدیر ثبوتش مراد از مومن مومن کامل است کہ انبیاء  
 باشند ہر مومن افضل نخواہد بود و بعضی از مومنان از گاو و خرد تر اند و دیگرانکہ بر مال لازم  
 بجز حدیث عمل کردن و عقیدہ گرفتن تا ثابت شود و علماء قبول کنند خصوصاً درین مسئلہ  
 کہ باب عقائد است تا حدیث صحیح نباشد اعتماد نباید کرد اما طالب علمان رومی شامی  
 با مدرس بحث کردند کہ مومن چرا افضل باشد از کعبہ قبول ندایم جمیع علماء و صلحا جانب  
 کعبہ شب روز سجدہ می کنند و نیاری و نالہ طواف میکنند و ردای خود را بر خاک حرم  
 می مالند تا از طفیل و بخشیدہ شوند با این ہمہ خوار می عاجزی گوئیم کہ ہمہ افضل از کعبہ ایم آنچه  
 عقل است و چہ انصاف است مدرس گفت لا مومن کل افضل است ما تو افضل نیستی تم  
 ہر کہ بر کعبہ افضل است سجدہ و طواف را امر الله میکند اگر امر میکرد و جانب این گنبدین  
 طرف سجدہ می کردیم سجدہ لا امر الله است نہ از بہت افضلیت طالب علم گفت پس سجدہ

ملائکہ حضرت آدم رالامرا اللہ باشد و سجود الیہ افضل نباشد برین تقدیر حضرت آدم بر ملائکہ  
 افضل نباشد بلکہ ساجد بر سجود الیہ افضل باشد ازین لازم می آید کہ ملائکہ بر انبیا افضل باشند  
 و این مذہب محترم است مدعیان آنست کہ سجود الیہ افضل است بر ساجد برین زمین  
 قدر گفت نماید کہ این قاعدہ کلیہ نباشد و سکوت کرد و غرض آنکہ میان طالب علمان  
 و علماء بچہا پیدا شد و گفت گو و شیخ منتشر گشت آخر چون علماء و مفتیان تقویت  
 قول حضرت جیور کردند شیخ قشاشی ترسید اندکی ترک کرد اما تعصبات عداوت کی گنڈاز  
 کہ سخن او پس ماند شیخ قشاشی از خجالت و عجب سرخ و زرد میشد حضرت جیو ہم تبسم نمودند  
 و میگفتند اگر مراد تو از کعبہ زمین بنا بود و اجارہ هیچ کس توفیق نمیکند کہ مؤمن از سنگ  
 افضل نباشد و اگر مراد تو از کعبہ قبلہ اصل کعبہ و حقیقت است تا چار و فضیلت است  
 سکوت میکند قشاشی گفت کعبہ نیست الا این بنا و دیوار دیگر را نمیدانم ما و تو ہمہ اہل  
 مجلس از کعبہ افضل ایم حضرت جیو تبسم نموده فرمودند یا شیخ غلاف کعبہ را بتبرکی می برند  
 چاہم شما را کسی تبرک نمبرد ازین تبسم و متابہ در قہر و غضب شد و درون حجرہ رفت  
 ان غرض چون علماء و مفتیان تقویت کلام حضرت جیو کردند بلکہ بر سکوت ایشان تخمین  
 نمودند و شیخ محرم و عوان و خادمان حرم اشراہل مسجد مخلص بودند هیچ علاجی نتوانستند  
 الا اگر حکمی بدست او بود فتنہ را بیشتر میکرد و امانت میرسانید همان مثل کہ خدای تعالی  
 نگهبان غریبان است هیچ یک سر مو امانت نتوانست کرد بلکہ خودش شرمندہ و مطعون  
 اہل مدینہ شد حسد و عداوت او بین اخص و اعم ظاہر گشت بعد ازین یک نیم ماہ حضرت  
 جیو و قیدیات بودند از جانب قشاشی آوازی و حرکتی و سوالی هیچ ظاہر نشد زیرا کہ  
 بعد از آن مشہور شد هیچ کس سخن او را قبول نمیکرد و بعد وفات حضرت جیو قشاشی بسیار  
 بیشتر

در رد کلام حضرت جیو کہ حاصل عیالک ورتی اوست باقی ہمہ مکر و عبث و کذب افترا  
 و کج فہمی است لیکن بح سالہ خود را بر اہل مدینہ نہ نمود زیرا کہ ایشان حسد و عداوت اورا و <sup>حقیقت</sup>  
 کلام جیورا میدہند اما رسالہ را بہ پنهانی بہندیان می نمود و نوشتہ می داد و اعانت  
 خرچی میکرد و بعد لباس غلبت جوی می نمود بدین وجہ بعضی ہندیان این معنی را وسیلہ  
 یافتند و باسم عداوت شیخ با او ملاقات می کردند و حجرہ و طعام می یافتند و رسالہ اورا نوشتہ  
 منتشر میکردند و رسالہ مفہم از وفات حضرت ایشان شیخ سورتی شطاریہ مقابلہ از دشمنان  
 طریقہ نمود و رسالہ خود را بمعاینہ علماء در آورد و حقیقت اینحال را ظاہر ساخت ملا نافع کہ علم  
 علماء مدینہ منورہ بود رسالہ را دید و مضمون رسالہ را بجا ضران تقریر کرد و در مسجد جمعی از  
 مخلصان قشاشی نشستہ بودند ہمہ شہ جنیم طاہر خاستند ملا نافع افندی ایستادہ ماند و  
 ایشان را مخاطب نمود کہ فلانی رسالہ برور سالہ شیخ شما نوشتہ است از انجملہ اعنایت اشد  
 جواب داد بلی در مگر از ایشان تحقیق کردہ ام حق جانب حضرت جیو است شیخ قشاشی ہجو  
 کردہ است و اعتراضہای بی محل نمودہ اکنون تقریر را با انجام رسانم و سمنہ قلم را  
 در پی ہفتواتش نہ دو انتم

گر مست در جفا دل و ہچنان من بہ شرمندہ ام کہ جوصلہ محنتم نہ ماند  
 دست بہ دعا بردارم کہ او تعالی اورا بجزائی این یاوہ گوئہ اش و طعن و  
 تشنیع بزرگان دین ہر آنچه مقتضای عدست فرماید  
 آن کشتہ بیج حق محبت ادا نکرد \* کز بھر دست و بازوی قاتل و عانکو



# مناجایں پر گاہ واپس بیت موسیٰ بن جعفر نقشبندی علیہم السلام

بمرآتے کسے تا بد جمالت  
 بچشم نور بین جلوہ ذات  
 سلمان حقیقت یاب داور  
 بصدق جعفر والا خجسته  
 بحق بو الحسن نیکو سر انجام  
 بیوسف داشت کو آئینہ سان مل  
 بخواجه عارف روحید فیاض  
 شدہ درد ہر بحر فیض جاری  
 زبان او ز وحدت نکتہ ریزان  
 دلش جو ہر کسب آئینہ دین  
 کہ بود از نکتہ ای راز واقف  
 کہ ہست اور ستگیر و ستگیران  
 درون عالمی شد وحدت ایجاد  
 وز تو حید حق را دستگاہ  
 نماید سینہ اسرار مشق انوار  
 کہ میدار و بحر فان از جندی  
 ہر سو جلوہ آرا گشت انوار

خداوند بحسن بے مثالیت  
 بحق سرور ارض و سموات  
 بصدق مسافر صدیق کبر  
 بنور قاسم نیکو سر شسته  
 بحق با زید پیر بسطام  
 بخواجه بو علی پیر کامل  
 بہ عبد الخالق ارشاد ایجاد  
 بہ محمودیکہ از اسرار باری  
 بحق فیض آن خواجہ عزیزان  
 بہ آن بابا سہاسی پیر حق بین  
 بہ آن سید امیر پیر عارف  
 الہی از فیوض پیر پیران  
 بہار الدین چو باب فیض کشاو  
 از وسر حقیقت را پناہ  
 بہ عالم تافت ز نور مشید ہر  
 بہ اوزید خطاب نقشبندی  
 گشت بروحہ دل نقش ہر

<p>         زبان من ز وحدت باز گردید          کہ در عالم فتشاند او عطر اسرار          کہ دستش بود از اسرار کاشف          کہ چشمش بود دائم محو انوار          وز ووالا مقام احمدی          لبش گویای اسرار طریقت          دلش از نور عرفانی جلا خیز          حقائق راز با نش بود کاشف          عیان میکرد اسرار ولایت          حقیقت کیش عالم عبد باقی          تنش سیاح صحرائے طریقت          کہ بود او عارف رازنہانی          بہ ابواب حقیقت نکتہ چونی          تماشا بین انوار تقدس          کہ بود او حافظ اسرار قیوم          کز ایشان قصر ایمان شد شید          بچرخ زہد و تقویٰ ماہ تابان          کز دوسر سبز شد باغ ولایت          کہ جانش بود محو معنی ہو       </p>	<p>         بدل تا نقش بند راز کہ دید          بہ آن خواجہ علاء الدین عطار          بہ آن یعقوب چرخ پیعارف          بہ آن خواجہ عبید اللہ حرار          از وزیر با طریق نقش بندی          دلش دریای انوار حقیقت          محمد زابد آن پیر صفا خیر          بہ مدویش محمد کرمعارف          بہ آن خواجہ محمد کرم ہدایت          بہ آن سر مست نشہ ختم ساقی          دلش سیاح وریایے حقیقت          بہ انوار محمد و الف ثانی          بہ اسرار ولایت راز گوی          دلش از لوحہ آفاق و انفس          باور اکات جان خواجہ معصوم          بہ سیف الدین و آن نور محمد          بہ آن منظر کہ بودہ جانجانان          بہ عبد اللہ آن بحر ہدایت          بہ معد اللہ آن پیر ملک خور       </p>
---	--

<p>دش جو بہر شس راز حقیقت  زبانش مطلع اسرار سبحان  دل و جانم ز عشق خویش بگدا  بہ این گہا کئے باغ زاہدیت  درون از نور خود جو ہر شاکن  بزلف مگر شیطان مبتلا یم  بصد خواری بروئے خاک غلطید  ز آہ ورنج و رول نالہ کارم  بن مویم ہزاران برق افزوخت  شرر بر خاک چون برقی طپیدہ  ز خجالت نامنودہ رنگ ز روم  نگاہے بر غزالان دارم مہروز  ز من کا سے نگو کردن نیامد  ازین دستم بہ سوی آسمانست  ز فضل تعف یا رب کارم نیک  خدا یا بودہ ام سرست عصیان  ببین کار ہوس انگیزے من  کشاز دست و پای من غل و بند  زویدہ اشک خون تابی بریزد</p>	<p>بہ آن شرف علی پسر طریقت  دل او مخزن انوار سبحان  بخق این وفا کیشان جا نیاز  بہ این مستان بزم شاہدیت  الہی سینہ ام آئینہ زراکن  العی من لغفلت اشتائیم  دل من از می غفلت چونو شید  ز عصیان و رول خود شرمسارم  شرر ہای خجالت سینہ ام سوخت  پیرا شکر کہ از چشم چکپیدہ  گناہانے کہ من دانستہ کورم  ز حیرانی پریشان کارم امروز  ز من جز خفتن و خوردن نیامد  تمنائیم ز لطفت بیکر آنست  ب لطفت احتیاجی دارم اینک  خدا یا عاجزم از دست عصیان  ببین کہ وار عصیان خیزے من  مراد غفلت و عصیان پسند  بہ این عاجز بدہ دستی کہ خیزد</p>
---	---

۵۰ غزل نیکم  
بہ سرکردن  
۲۱۳

<p>زدام مگر شیطان گریزان          بہن زار بر عنایت قطرہ باران          چراغ طور گردان حاصل نام          بہرین گن بہ عشق خود جنون تاز          زبا نم ترجمان راز گردان          بہر مویم تجلی پر شرر کن          دلم پر کن ز سر نکتہ زایت          دلم در یاد خود سرور گردان          زبا کم کن سبجے آشکارا          نگاہی آزرودارم نگاہی          ازین ماؤ منی مگذار در من          حدیث نفس من باشد وصالت          رگ عرفان من چون برق کشا          دلش را کن بدام قدس تسخیر</p>	<p>یہ آید سوئے تو اقتان و خیران          امیدم باشد از فیضت ہزاران          طپان چون برق از سوزش دلم را          ز عشق این دان جانم تھی ساز          دلم محو موز تاز گردان          چراغ معرفت بر سینہ بر کن          ضمیرم کن تھی از ماسوایت          مراد عشق خود محو گردان          خیال ماسوئی باشد نہ مارا          خدایا برو دلم بکشا ہی رہی          خدایا کن نگاہ لطف بر من          دماغم رانہ باشد جز خیالت          دل عاجز بر نگ مشرق بکشا          طپان بر جان عاجز برق تھویر</p>
<p>د س س س</p>	

الحمد لله والمنة کہ کتاب انوار اچھا از تصنیفات سرمد فضل مولانا وکیل احمد صاحب المدعا  
 باہتمام جناب مولوی حافظ محمد عبدالاحد صاحب مطبع مجتہدی واقع دہلی طبع گردید فقط  
 ماہ رمضان المبارک سنہ ۱۳۱۴ھ

# فہرست انوار حمیدیہ تصنیف مولو وکیل اسکندریہ لکھنؤ

صفحہ	مضمون
۲۰	خطبہ
۲۴	وجہ تالیف
۲۰	وعید شدید در باب امانت اولیاء اللہ تقدس اسرارہم
۵	نقل انگلشٹری ذوالنون مصری حمید
۶	اشتبہاہ کہ بزرگان دین را چرا عوام ناسزا گویند مع جواب
۷	اشتبہاہ در اہلہا مقالات شورانگیر متقدما بیان بن اچہ نفع و در کتمان کلام ضرر مع جواب
۷	اشتبہاہ جماعت منکرین چرا ہزار سید مد مع جواب
۸	اشتبہاہ بعضا ز منکرین بہ صلاح موصوف اند مع جواب
۷	اشتبہاہ معا و بین این جماعت چرا دیگران شد مد مع جواب
۷	توجیہ کلام بزرگان بن ح
۱۱	جفا کے جہانگیر پادشاہ
۱۲	تحقیق محب دلف ثانی -
۱۵	تحقیق علوم و سارف
۲۲	تحقیق ولایت ابراہیمی
۲۵	ولایت محمدی و ولایت موسوی و محبت و محبوبیت
۲۷	تعیین وجودی